

فرجام زال

محمدجعفر یاحقی* / محمد رضا براتی**

پایان دوره حماسی شاهد حضورش هستیم. همچنین، به گونه ای مبهم زندگی اش در بخش تاریخی نیز ادامه می یابد. او در زمره پهلوانان و در بسیاری از رویدادهای شاهنامه، نقش مشاور و رایزنی شایسته و راهنمایی خردورز و مشفق دارد و، در حقیقت، تجسم و نمود افسانه ای سیمرغ در چهره انسانی است.

با آغاز پادشاهی کیقباد، نقش زال و خرد او در حماسه شایان توجه است. در دوران کاووس، کیخسرو و لهراسب هر حادثه و خطری که پیش می آید زال به یاری ایرانیان می شتابد و آنان را هدایت می کند و تعادل بخش نیروی سیاسی و مادی جامعه است.

هنگامی که کاووس رهنمودهای زال را ناشنیده می گیرد و به مازندران لشکر می کشد، شکست خورده و گرفتار می گردد. آنگاه که کیخسرو به مرگ و کناره گیری از پادشاهی می اندیشد، بزرگان و سرافرازان ایران زمین چاره کار را از زال جویا می شوند و تنها اوست که بزرگان پریشان خاطر را به آرامش فرا می خواند.

چکیده: زال در مقایسه با دیگر چهره های پهلوان منظومه های حماسی ملی، شخصیتی متفاوت و در دوره های مختلف اساطیری، حماسی و تاریخی حضور دارد. پایان زندگی تمامی قهرمانان در حماسه ملی به نحوی بر ما آشکار است ولی داستان سام از آن پهلوانانی است که پایان او، چون تولدش، استثنایی است. اگر چه فرجامش در متون تاریخی آشکار است ولی در منظومه های حماسی در هاله ای از ابهام فرو رفته و بر ما ناپیداست. در این نوشتار به بررسی این موضوع می پردازیم.

کلیدواژه: تاریخ اساطیری ایران، شاهنامه، زال، حماسه، بهمن.

مقدمه

زال یا «دستان» از چهره های شگفت انگیز و متفاوت در حماسه ملی ایران است. زندگی اش با هویتی اسطوره ای آغاز می شود؛ چنانکه نوشته اند:

این پسر را زال گفتند و شگفت بود: روسیاه و موی سپید و آنکه تربیت وی سیمرغ کردی، بی شیر پرورده شد (همدانی، ۱۳۷۵: ۱۰۹).

او در حماسه نیز حضور گسترده ای دارد و ما از آغاز تا

*استاد دانشگاه فردوسی مشهد.

**عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.

فرامرز.

چنانکه از گفته طبری و ابن اثیر برمی آید، این دو حتی کشته شدن رستم را به دست بهمن می دانند.

در تاریخ بلعمی (۶۸۶۲)، «استوریا» مادر بهمن است که او را تحریک می کند و از او می خواهد که به سرزمین سیستان برود و خون پدر خویش اسفندیار را از رستم، پسرستان، طلب کند، تا جایی که رستم نیز به دست بهمن کشته می شود.

[بهمن خواسته] مادر خویش را اجابت کرد و لشکر کشید به سیستان و خون پدر خویش اسفندیار را از رستم دستان طلب کرد. رستم با وی حرب کرد. رستم را بکشت و برادر رستم، زواره را بکشت و پدر رستم، دستان هنوز زنده بود، او را نیز بکشت.

مسعودی (۲۳۰/۱) نیز از کشته شدن رستم و زال به دست بهمن و تحریک او به وسیله مادرش خبر می دهد: بهمن بن اسفندیار بن یستاسف بن بهراسف وکان له حروب کثیره مع رستم صاحب سجستان الی ان قتل رستم و والده دستان، و قیل: ان ام بهمن کانت من بنی اسرائیل من ولد طالوت الملک.

همچنین، ابن البلخی (ص ۵۲) نوشته است:

و برفت سیستان بغارتید و شهر رستم بکند و خراب کرد به کینه آنچه با پدرش کرده بودند و پدرش و برادرش را بکشت.

گردیزی در زین الاخبار (ص ۵۲) به کشتن مردم سیستان و غارت و ویران کردن خانه های مردم توسط بهمن اشاره می کند:

و بسیار مردم را از سیستان بکشت و خانه های ایشان ویران کرد و خزینه های رستم و زال که اندر هزار سال نهاده اند برداشت.

در بندهشن (ص ۱۴۰) نیز نقل شده است:

چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، (ایران شهر) ویران شد. ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان همای، دخت بهمن را به شاهی نشانند.

اما برخی آثار تاریخی از به بند کشیده شدن زال و

پس از آنکه کیخسرو لهراسب را به جانشینی خود برمی گزیند، دستان برآشفته می شود و آن را خلاف دین و آیین می شمارد؛ ولی سرانجام این امر را می پذیرد. در تولد رستم و، همچنین، در رزم رستم و اسفندیار، او از بیم کشته شدن رستم و فروپاشی خاندان نریمان، دست به دامن سیمرغ می شود و با تدبیر او تولد رستم و، همچنین، پیروزی او را بر اسفندیار چاره گری می کند.

سرانجام زال در آثار تاریخی

تولد، پرورش و بالیدن و، به طور کلی، دوران زندگی زال امری روشن و آشکار است. آنچه در هاله ای از ابهام فرورفته، مرگ و فرجام اوست.

چنانکه می دانیم نام زال و رستم در اوستا و دیگر متون دینی نیامده است. تنها جایی که در متون پهلوی از آن دو سخن رفته، بندهشن است. حتی در مآخذ دیگر پهلوی، که شامل روایات مذهبی است، نامی از آنان دیده نمی شود. در بندهشن (ص ۱۵۱) از شش فرزند سام نام برده شده و درباره زال آمده است:

یکی از ایشان را نام دستان (که منظور همان زال است) بود. از ایشان او را فرازتر داشت و پادشاهی سکایان و ناحیت نیمروز را بدو داد. کدخدایی ابرشهر را او شکوه بخشید.

پایان زال در آثار تاریخی و حماسی با اختلاف نقل شده است. با توجه بدانچه از اغلب کتب تاریخی برمی آید، زال در غارت و چپاول سرزمین سیستان به دست بهمن کشته شده است. دینوری (ص ۵۱) نوشته است:

بهمن به سیستان رفت و به هر یک از فرزندان و افراد خاندان رستم که دست یافت، آنان را کشت و شهر را خراب کرد.

برخی از مورخان آشکارتر موضوع را بیان کرده اند. طبری (۴۸۲/۲) می گوید:

او (بهمن) به خونخواهی پدر به سیستان رفت و رستم و پدرش دستان و برادرش زواره و پسرش فرامرز را بکشت.

ابن اثیر (۲۷۸/۱) نیز به همین موضوع اشاره دارد:

و سار الی سجستان طالباً بثار ابیه، فقتل رستم و اباه دستان و ابه

اتفاق افتاده است. البته چنانکه مؤلف تصریح می کند، این روایت از بهمن نامه نقل شده است و بر اساس بیان مؤلف و بررسیهای انجام شده در هیچ اثر دیگری به مرگ زال در عهد دارا اشاره نشده است و ملاک این اظهار نظر نیز بیت یاد شده است. البته نویسنده این مقاله، با توجه به جست و جویی که در چاپ بهمن نامه داشته چنین بیانی را نیافته است و به درستی آشکار نیست که مؤلف مجمل التواریخ این بیت را از کدام نسخه نقل کرده است. در جایی دیگر آورده است:

زال در عهد دارای بن داراب بمرد وهم بستودان جدانش باز آوردند (همو: ۴۶۳).

در عجایب نامه از گور زال و رستم در شهر سمنجور سخن به میان آمده است:

گور رستم و گور پدرش در شهر سمنجور است بر ساحل دریای هندوستان نهاده. و ایشان وصیت کردند که ایشان را در آنجا دفن کنند تا دشمن بر تن ایشان ظفر نیابد (همدانی: ۴۴۸).

مؤلف مجمل التواریخ به نقل از بهمن نامه از مرگ زال در عهد دارا سخن می گوید و بهمن نامه یک اثر حماسی است. شاید بتوان گفت آثاری که از رهایی زال سخن گفته اند، برگرفته از آثار حماسی، از جمله شاهنامه اند و ناگفته پیداست که هدف مورخ نوشتن وقایع و حوادث تاریخی است. در حالی که، حماسه موضوع و هدف دیگری را دنبال می کند. اگرچه حماسه ها نیز بیان کننده تاریخ و فرهنگ یک ملت اند و، درحقیقت، اسطوره، حماسه و تاریخ از یک آبشخور سیراب می شوند اما وقایع تاریخی از زمانی که اتفاق می افتند تا زمانی که منجر به خلق حماسه می گردند، سالیان متمادی به طول می انجامد تا صیقل بخورند و آماده خلق شوند. بنابراین، بین تاریخ و حماسه، از چشم اندازی دیگر، نقطه افتراق وجود دارد.

در آثار تاریخی، داستان، همانند هزاران انسان دیگر چشم از جهان فرو می بندد، اما در حماسه موضوع به این سادگی نیست. گاهی اگر پهلوانی بمیرد، چه بسا، سرنوشت یک ملت و فرهنگ آن به گونه دیگری رقم می خورد. چنانکه

سرانجام، رهایی او سخن رانده اند. چنانکه ثعالبی (ص ۲۲۵) نقل می کند:

... خواست زال را بکشد ولی پشوتن حق بزرگداشت زال را یادآوری کرد و گفت او را گناهی نیست... بهمن سخن او را پذیرفت و به یاد خدمتهای زال افتاد و از او درگذشت و فرمان داد که او را به خانه اش برگردانند و اندکی از دارایی اش را به او باز دهند.

چه بسا ثعالبی بر این باور است که زال به دست بهمن کشته شده است ولی این امر را از زبان دیگران نقل می کند و در ادامه می افزاید:

مسعودی مروزی در مثنوی فارسی اش آورده است که بهمن زال را کشت و هیچ یک از کسانش را زنده نگذاشت (همان جا).

در حبیب السیر (۲۰۴/۱) نیز از اسارت و سپس رهایی او سخن رفته است:

... ولد رستم به قتل رسید و پدر پیرش اسیر شد و پس از چندگاهی از بهمن نوازش یافته، مطلق العنان گشت.

و عاقبت زال در مجمل التواریخ (ص ۵۳) اینگونه آمده است:

و زال را اسیر گرفت و خانه ای فرمود ساختن چون قفص از آهن و زال را در آنجا بازداشت و بر پیل همی گردانید با خود... و بازگشت و سیستان و خانه دستان و رستم هم چنانکه اول بود باز فرمود کردن و زال را به خانه باز فرستاد.

مؤلف مجمل التواریخ و القصص در دو جای دیگر این اثر آورده که زال در عهد دارا از دنیا رفته است:

اندر عهد دارا: در این روزگار زال بمرد و در هیچ کتابی این نیافتم مگر در بهمن نامه آن نسخه که حکیم ایران شاه بن ابی الخیر نظم کرده است:

به ایام دارا بشورید حال برون شد دنیا جهان دیده زال

(همو: ۹۲)

با توجه به بیان مؤلف مجمل التواریخ، زال به دست بهمن گرفتار و سپس رها گشته و مرگ او در عهد دارا

از جهت دیگر، با توجه به اندیشه های زروانی که در شاهنامه مشاهده می شود و، همچنین، شباهتهایی که میان زال و زروان وجود دارد (مختاری، ۱۳۶۹: ۱۷۶-۱۷۳)، می توان گفت که زروان پیر در اثر جابه جایی اسطوره به شکل زال درآمده است. او با موی سپید زاده شده و لقب زر دارد و تجسمی از ایزد زمان، یعنی زروان، است. بدین جهت در حماسه ملی ایران، رستم و زال به عنوان مظاهر زمینی ایزدان «وای» و «زروان» پایگاه خاصی دارند. زال پیر حتی از پسرش طولانی تر می زید و بر همین اساس، درباب مرگ او در شاهنامه سخنی نیست (سرکاراتی، ۱۳۵۵: ۱۸۳).

چنانکه می دانیم زال به کشور مهرباب کابلی، که از تبار ضحاک بود، رفت و با اینکه می دانست آنان کیش دیگری دارند، دل به رودابه دختر مهرباب بست و او را به زنی گرفت. این عمل منوچهر را عصبانی کرد و زال را برای محاکمه دینی به بارگاه خود فرا خواند. موبدان از او سؤال کردند. سؤالهای مطرح شده و، همچنین، پاسخهای زال، چنانکه از ابیات شاهنامه استنباط می شود، همه حکایت از اندیشه و باورهای زروانی دارد (شاهنامه: ۲۱۸۷-۲۲۳). سرای باقی و دارفانی همان زروان بی کرانه و کرانه مند است. روز و شب که همان روشنایی و تاریکی اند و هر دو زمان، روز و ماه و سال از تقسیمات زمان کرانه مندند با آن دو بازوی فلک (سپهر) که شادی و غم را تقسیم می کنند- سپهر نیک و سپهر بد؛ زمان برنده - خدای مرگ و بالاخره دیو آز. به طور کلی، ابیات حول محور زمان می چرخد (زنی، ۱۳۷۴: ۳۶۹). بر همین اساس، زال مغلوب زمان نمی شود بلکه زمان را درمی یابد. با دریافتن و ادراک آن هم سنگش می شود و، در نهایت، با آن یکی می گردد. تا حماسه هست او نیز با زمان یکی است. هنگامی که حماسه به پایان می رسد، دیگر نیازی به این همبستگی و یگانگی نیست؛ چرا که دیگر تاریخ است و نمی تواند موجودی زال را در خود سراغ کند (مختاری، ۱۳۶۹: ۲۷۵).

زال با موی سپید متولد می شود و سپیدی صورت مثالی الوهیتی جهان شمول و اسرارآمیز است، نشانه سپیدی دال بر

با کشته شدن رستم و، همچنین، اسارت و گرفتاری زال و یا مرگ او در حماسه تحوّل شگرف روی می دهد و دوره پهلوانی در حماسه ملی این سرزمین به اتمام می رسد.

فرجام زال در آثار حماسی

بنا به نقل فردوسی، زال افزون بر هزار سال زیسته و از او در شاهنامه تا شرح سلطنت بهمن سخن رفته و، سرانجام، در هاله ای از ابهام فرو می رود. عمر او از همه پهلوانان دیگر بیشتر و از بی مرگان حماسه است. گویی بی مرگی اش ادامه دارد و از مرگش در شاهنامه نشانی نیست و شرح حالش در حدود صد و هشتاد و شش بیت بیان شده است؛ اما در *مجمّل التواریخ*، و به ویژه *بهمن نامه*، بسیار گسترده نقل شده است. با توجه بدانچه در *مجمّل التواریخ* در باب پادشاهی بهمن آمده است آشکار می شود که فردوسی در نقل روایات مربوط به بهمن، بسیاری از مطالب را حذف کرده و یا مآخذی که در دسترس داشته، داستان بهمن را خلاصه و مختصر آورده است. اما با مقایسه *بهمن نامه* با *مجمّل التواریخ* روشن می شود که روایات قدیمی کامل و مدوئی درباب بهمن وجود داشته است (صفا، ۱۳۸۳: ۵۲۲). فردوسی، با توجه به پیش حماسی خود، آنچه را با روح و غرض *شاهنامه* منطبق یافته، بیان کرده است. به یقین، در منابع موجود، مرگ زال نیز مطرح بوده، اما ذکر چنین امری را لازم نمی دانسته و شاید هم به بیان مرگ زال تمایل نداشته است.

فرجام زال در *بهمن نامه* و *مجمّل التواریخ* همانند پایان او در *شاهنامه* است. پیداست مؤلف *مجمّل التواریخ* روایت خود را از *بهمن نامه* گرفته و در حماسه ملی، زال نباید بمیرد و نباید از مرگش سخن گفت. فردوسی نیز از بهمن کمتر سخن به میان می آورد. شاید از او دل خوشی ندارد و حاضر به شرح بیان سنگ دلپهای او نیست. بهمن ویران کننده سرزمین حماسه و نابودکننده حماسه سازان، به ویژه «پدر پهلوانی»، است.

خویش از اسب پیاده شدند، ولی اثری نبخشید. ستیز میان بهمن و خاندان رستم آغاز گردید و در جنگی سه روزه همه چیز به نفع بهمن تمام شد. وقتی بهمن:

فرامرز را زنده بردار کرد
تن پیل وارش نگون سار کرد
از آن پس بفرمود شاه اردشیر
که کشتند او را به باران تیر

(همان: ۳۴۹)

پشوتن برادر اسفندیار و عمّ بهمن از این کار سخت رنجور گشت. خطاب به بهمن گفت که تو این تاج و تخت را مدیون رستم هستی نه گشتاسپ و اسفندیار:

تو این تاج از او یافتی یادگار
نه از راه گشتاسپ و اسفندیار

(همان: ۳۵۰)

بهمن با شنیدن سخنان پشوتن از کاری که کرده پشیمان شد و قصد کرد که بازگردد و افراد لشکر را از تاراج و غارت بر حذر داشت. سپس:

بفرمود تا پای دستان زبند
گشادند و دادند بسیار پند

(همان: ۳۵۱)

دره‌رحال زال اسیر و گرفتار شد ولی، سرانجام، با خواری رهایی یافت. این همان چیزی است که رستم در مبارزه با اسفندیار شدیداً از آن برحذر بود و برای اینکه تن به اسارت ندهد، با اینکه می دانست اگر اسفندیار به دست او کشته شود بنیان خانواده اش ویران خواهد شد، همه را به جان خرید و از آزادگی خویش و خاندانش دفاع کرد. پس، اگرچه، زال به توصیه پشوتن آزاد گردید، این رهایی واقعی نبود. درحقیقت، فردوسی است که زال را از چنگ بهمن رهایی می بخشد و، بر همین اساس، این آزادی را آزادگی نمی داند؛ چنانکه آن را در ناله و سوز و گداز رودابه آشکار ساخته است:

که زارا دلیرا گوارستما
نبیره گونامور نیر ما

وجود خداوند در تمامی هیئتهای آن تحت نامهای شرقی چون «بها گوات» و «برهما» یعنی خدای تناقض بی پایان است (گورین، ۱۳۷۷: ۲۰۰). موی سپید ضدپیری و زنده کننده مردگان و بخشنده زندگی جاودان است. این داروی بی مرگی، خدای گیاهی و نیرومند به صفاتی موصوف است که زال نیز از آن بهره مند است (بندهشن: ۱۴۷).

بنابر نقل شاهنامه، پس از آنکه بهمن بر تخت شاهی نشست در انجمنی با حضور بزرگان برای گرفتن انتقام خون پدر و برادرانش از خاندان رستم، موضوع حمله به زابلستان را مطرح کرد و برای توجیه عمل خود نمونه هایی از اقدامات گذشتگان را یادآوری و وانمود کرد که قبل از او فریدون، منوچهر، کیخسرو، اسفندیار و فرامرز نیز دست به خونخواهی و انتقام زده اند و:

هرآن کس که او باشد از آب پاک
نیارد سر گوهر اندر مغاک

(شاهنامه، ۳۴۴/۶)

بزرگان و دیگر پهلوانان این امر را به او واگذار کردند و خویش را بنده و مطیع وی دانستند. با شنیدن پاسخ مثبت لشکر، او پشت گرم شد و آتش انتقام خواهی در وجودش شعله ور گردید و، سرانجام، لشکرش را روانه سیستان کرد. در آغاز به کنار هیرمند آمد و با فرستادن رسولی خطاب به زال اعلام کرد که:

زدل کین دیرینه بیرون کنم
همه بوم زابل پر از خون کنم

(همان: ۳۴۵)

زال تلاش کرد با پیش کشیدن موضوع تقدیر و سرنوشت و اینکه هیچ کس را از مرگ گزیری نیست و همه مرگ را ایم پیر و جوان، موضوع کشته شدن اسفندیار را توجیه کند. همچنین، کوشید با بیان تلاشها و زحماتی که وی و نیاکانش در راه اعتلای ایران کشیده اند، از وقوع جنگی ناخواسته جلوگیری کند ولی کارگر نیفتاد. سرانجام، بهمن با لشکرش وارد سیستان شد. زال و دیگر سرافرازان سیستان به استقبالش رفتند و برای نشان دادن کهنتری

بیاشم در این مرز پنجاه سال
خود از بهر زال است پیکار و جنگ
نخواهم شدن تا نیاید به جنگ

(همان)

سرانجام، این زال است که وقتی از آوارگی خسته و در مانده می شود با ارسال نامه ای برای جاماسب، مخفی گاه خود را آشکار می سازد. جاماسب بهمن را از این امر آگاه می سازد و او را وادار می کند که سوگند یاد کند که نه خودش او را خواهد کشت و نه کسی را وادار به این کار خواهد کرد؛ و او به ناگزیر می پذیرد:

اگر زال خواهی کت آید به دست
یکی سخت پیمان بپایدت بست
که آن پیلتن را نریزی تو خون
نباشی کسی را به خون رهنمون
ز سوگند چون شاه چاره ندید
ز فرمان دانا گذاره ندید

(همان: ۳۱۸)

زال تسلیم می شود ولی با زبانی تند و نیش دار او را نکوهش می کند و اندرز می دهد:

نه من پرورائیده بودم تو را
نه من مهربانی نمودم تو را
کنون از بزرگان وفا این بود
چنان نیکویی را جزا این بود؟

(همان: ۳۲۰)

اما بهمن تحمل شنیدن سخنان تند او را ندارد و فرمان می دهد که در قفسی آهنین و تنگ زندانی اش کنند و او سیزده سال در بند می ماند:

کنون سال سیزده شد بر تمام
که در بند ورنج است دستان سام

(همان: ۴۴۷)

تو تا زنده بودی که آگاه بود
که گشتاسپ اندر جهان شاه بود
کنون گنج تاراج و دستان اسیر
پسر زار گشته به پیکان تیر
مبیناد چشم کس این روزگار
زمین باد بی تخم اسفندیار

(همان: ۳۵۱)

و، بدین ترتیب، فرجام دوره پهلوانی فرجام زال نیز هست.

اما در بهمن نامه زمانی فکر انتقام به ذهن بهمن خطور می کند که رستم در قبال زحماتی که برای پرورش او متحمل شده است، توقع دسترنج دارد. در اینجاست که خاطره مرگ پدر و برادران برایش زنده می شود. او واکنشی از خود نشان نمی دهد. حتی جامه پادشاهی خود را به رستم می بخشد و با دستان خویش بر میان او کمر می بندد (ایران‌شاه، ۲۱: ۱۳۷۰).

حس انتقام جویی بهمن تا زمان مرگ رستم پنهان می ماند تا اینکه جاماسب خبرکشته شدن رستم را به او می دهد. بهمن زال را مسبب اصلی مرگ پدر خویش می داند. بعد از شنیدن خبر مرگ رستم، یک هفته در عزای او به سوگ می نشیند:

دگر روز بهمن به ماتم نشست
یکی هفته برسوگ رستم نشست

(همان: ۱۸۵)

سپس آماده لشکرکشی می شود. در شاهنامه در جنگی سه روزه، همه چیز به سود بهمن تمام می شود؛ ولی در بهمن نامه چنین نیست. ستیز میان بهمن و خاندان رستم سالها به طول می انجامد. چنانکه وقتی جاماسب از او می پرسد:

ز بهر چه مانی در این جایگاه
که رنجور گشتند جمله سپاه

(همان: ۳۱۷)

در پاسخ می گوید:

بدو گفتم بهر فرومایه زال

۱. در کوش نامه، که منظومه دیگری است از سراینده بهمن نامه، نام شاعر به جای «ایران‌شاه»، «ایران‌شان» ذکر شده است. در مجمل التواریخ و القصص نیز از بهمن نامه و سراینده آن «ایران‌شان» یاد شده است؛ ولی ملک الشعرای بهار آن را نادرست دانسته و به جای آن «ایران‌شاه» آورده و گفته است: کلمه «ایران‌شان» بی سابقه، بل بی معنی است

رود هیرمند در محلّ آن کشت و زرع کرد که گویی اصلاً سیستانی وجود نداشته است:

روان کرد رود از لب هیرمند
سوی شهر تا پست کرد و بکند
وز آن پس بیفکند تخم و برست
همیشه چنان بود گفتی درست
چنان شد که هرکس که در ره گذشت
همه ساله گفتی بودست دشت

(*بیران شاه*، ۱۳۷۰: ۳۲۱)

آخرین ذکر حضور از زال که در *بهمن نامه* می بینیم، درخواست *بهمن* از زال و نوشتن نامه توسط او و ارسال آن به نزد *برزین آذر* است تا خود را تسلیم کند و نزد *بهمن* مقام و منزلت یابد؛ اما او در جواب نامه خطاب به *بهمن* می گوید که میان من و تو تنها شمشیر قضاوت خواهد کرد نه چیزی دیگر:

میان من و تو به جز تیغ هیچ
نباشد کنون رزم را کن بسیج
به خون فرامرز کاری کنم
که اندر جهان یادگاری کنم

(همو، ۴۸۰)

سرانجام، *برزین آذر* با *بهمن* صلح می کند و یکی از سپه سالاران او می گردد که ذکر آن گذشت. اما، همان گونه که قبلاً بیان شد، در نسخه موجود *بهمن نامه* که شرح زندگی و فرمانروایی *بهمن* در بیش از ده هزار بیت، به طور گسترده، آمده است، بیتی که نشان دهد زال در عهد دارا از دنیا رفته وجود ندارد. برفرض که چنین بیتی وجود داشته باشد، وفات او در عهد دارا، یعنی پنجاه و هشت سال بعد از *بهمن* اتفاق افتاده است و این چند سال نسبت به عمر بیش از هزار سال و، به عبارت دیگر، نامیرایی او مشکلی را حل نمی کند؛ مگر اینکه بخواهیم توجیه کنیم که زال به دست *بهمن* کشته نشده است. در هر حال، چه به دست *بهمن* کشته شده و چه به مرگ طبیعی در عهد دارا از دنیا رفته باشد، حماسه ملی مرگ

و شاید «ایران‌شاه» یا «ایران‌شهری» باشد، چه ناصر خسرو در کتاب *زاد‌المسافر* مکرر نامی از حکیم ایران‌شهری برده است. (برای توضیح بیشتر نک: ابن ابی الخیر، ایران‌شاه، کوشش نامه، به کوشش جلال متینی: ۲۵-۳۰).

کینه *بهمن* به آسانی فرو نمی نشیند. سوگند یاد کرده که برود حتی دخمه نیاکان رستم را به آتش بکشد. پس از خوابی که می بیند، جاماسب او را از این کار بر حذر می دارد. به سراغ دخمه ها می رود ولی از خرابی آنها صرف نظر می کند. از آنجا خارج شده و به سمت سیستان حرکت می کند. سرانجام دستور تجدید بنای آن شهر را می دهد و زال و دیگر کسان او را، جز *برزین آذر* فرزند فرامرز، آزاد و شهر جدید را به آنان واگذار می کند. در پایان داستان نیز *برزین آذر* و *بهمن* با هم صلح می کنند و او یکی از سپه سالاران *بهمن* می شود. یادمان نرود که منظومه حماسی *بهمن نامه* جنبه های تاریخی اش بیشتر از جنبه های اسطوره ای آن است.

ذکر این نکته خالی از لطف نخواهد بود که در متن *شاهنامه* و *بهمن نامه* سخنی از نفرین زال بر *بهمن* نیست ولی در *داراب نامه* آمده است که:

زال دعای بد بر *بهمن* همی کرد و آن دعای بد در *بهمن*
اثر کرد و به سبب آن دعا، یک نیمه از روز بدیدی و یک
نیمه ندیدی (طرسوسی، ۱۳۵۶: ۱۵).

با توجه به نقل *شاهنامه*، بعد از آنکه *بهمن* زال را به بندمی کشد تمامی اموال خاندان او را تصاحب و زاوستان را غارت می کند؛ ولی سخنی از خرابی سیستان به میان نمی آید:

زایوان دستان سام سوار
شتر بارها بر نهادند بار
ز دینار و ز گوهر نابسود
ز تخت و ز گستر دنی هر چه بود...
همه زابلستان به تاراج داد
مهان را همه بدره و تاج داد

(*شاهنامه*، ۳۴۷)

اما، بنا بر نقل *بهمن نامه*، او پس از به بند کشیدن زال، تمامی گنج و تاج و تخت وی را تصاحب کرد و کاخش را ویران ساخت. سیستان را نیز به آتش کشید و با استفاده از

نخست اندر آید به پروردگار
 دو پهلوی بر آشفته از خشم بد
 نخستین از آن بد به زابل رسد

(شاهنامه، ۳۱۲/۶)

ولی رستم خود را تسلیم سرنوشت می کند تا اینکه همان گونه که زواره پیش بینی کرده بود، به زاولستان بد می رسد.

اما چهره بهمن، به لحاظ دینی، عنصری شایسته و دوران پادشاهی اش درخورستایش اورمزد است. در یشتها از او به عنوان پادشاهی پارسا و دیندار یاد شده است. در فصل سوم کتاب پهلوی زندبهمن یشت مندرج است که اهورامزدا درختی به زرتشت نشان داد و گفت: این درخت عبارت است از گیتی و هفت شاخه فلزی که از آن سر زده عبارت است از هفت دوره آینده جهان. شاخه زرین آن اشاره است به عهد زرتشت و گشتاسپ، شاخه سیمین آن اشاره است به عهد ارتخشترکی که وهومن سپندداتان خوانندش (یشت ۵: ۲۸۴/۲).

همچنین، در بندهشن (۱۱۵) آمده است: دین دانش هر فرد و پناه اسپندارمذ است که همه هستان، بودان و بوندگان از آن پیدا شوند. نخست بر بهمن آشکار شد که بهدین مزدیسنان دیو-دشمن قانون هر فرد برافکننده عصیان فرو نهنده آشوب است. در هر حال، زال، با توجه به متون تاریخی، در غارت و چپاول سرزمین سیستان همراه با سایر اعضای دیگر خانواده اش به دست بهمن کشته شد ولی در آثار حماسی همچنان زنده و جاویدان و از بی مرگان حماسه ملی است. فرجام پهلوانان و قهرمانان دیگر حماسه به گونه ای بر ما هویداست و تنها زال به عنوان «پدر حماسه ملی» نامیر است و او تجلی زمان است و هماهنگ با آن.

منابع

- ابن الاثیر (۱۹۶۵)، *الکامل فی التاریخ*، دارصادر- داربیروت للطباعة والنشر، بیروت؛
 ابن البلخی (۱۳۳۳)، *فارس نامه*، تصحیح گای، لیسترانج و رینولد ال نیکلسون، دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران؛
 اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۹)، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، مؤسسه

زال را بر نمی تابد. پس نیکوتر آن است که او از بی مرگان حماسه باقی بماند، حتی بعد از دوره پهلوانی. در منظومه حماسی *فرامرزننامه* (ص ۴۳۱، ۴۵۰)، زال همچنان در بند بهمن می ماند و ماجرا با مرگ فرامرز پایان می پذیرد.

سخن پایانی

در نظر عوام نیز سام، زال و رستم به نحوی از جاودانان هستند. هر سه نظر کرده و کمر بسته امام علی (ع) می باشند و هیچ کس نتوانسته است پشت آنان را به خاک برساند. هر کجا مدفون باشند، اجسادشان صحیح و سالم است. گرز و سپر و کلاه خودشان در برابر آنان قرار دارد، مثل کسی که در خواب است تا روزی که حضرت مهدی (عج) قیام کند، هر سه در رکاب آن حضرت (عج) خواهند بود (انجوی، ۱۳۶۳: ۲۰۹).

همچنین، در ماجرای شخصی که توسط ماری به غاری هدایت می شود، او در غار شخص خوابیده ای می بیند که سپر و گرز و خودش را زیر سر گذاشته و دورتادور غار هم عدّه ای با لباس رزم خوابیده اند. مرد بر بالای سر پهلوان کتیبه ای می بیند که بر بالای آن نوشته شده است: منم زال پهلوان، زال سیمرغ و اطرافیان من همسنگران و سربازان من اند و ما برای همیشه اینجا خوابیده ایم (همان: ۲۱۰).

به هر حال، شخصیت بهمن چون ویرانگر بنیاد و خاستگاه حماسه است، به لحاظ حماسی، عنصری منفی به شمار می آید. وقتی اسفندیار در آخرین لحظات عمر خود بهمن را به رستم می سپارد تا بریاددهنده دودمان حماسه در آغوش او پرورش یابد زواره، برادر رستم، این موضوع را درمی یابد و رستم را از این امر برحذر می دارد:

که گر پروری بچّه نره شیر
 شود تیز دندان و گردد دلیر
 چو سر برکشد زود جوید شکار

دلستان، چاپ پنجم، تهران؛

انجوی، سید ابوالقاسم (۱۳۱۳)، فردوسی نامه - مردم و شاهنامه، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران؛

ایران‌شاه ابن ابی‌الخیر (۱۳۷۷)، کوش نامه، به کوشش جلال متینی، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران؛

_____ (۱۳۷۰)، بهمن نامه، ویراسته رحیم عفیفی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران؛

بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۵۳)، تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، انتشارات زوار، چاپ دوم، تهران؛
بندهشن (۱۳۸۰)، فرنیغ دادگی، گزارنده مهرداد بهار، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران؛

تاریخ سیستان (۱۳۱۴)، تصحیح ملک الشعرای بهار، به همت محمد رضانی، مؤسسه خاور، تهران؛

ثعالبی، حسین بن محمد (۱۳۷۲)؛ شاهنامه کهن، ترجمه سیدمحمد روحانی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ اول، مشهد؛

خواندمیر (۱۳۶۲)، حبیب‌السیر، زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات کتابفروشی خپام، چاپ سوم، تهران؛

دولت آبادی، هوشنگ (۱۳۷۹)، جای پای زروان، نشر نی، چاپ اول، تهران؛

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۶۴)، اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، چاپ اول، تهران؛

ژنو، آر. سی. (۱۳۷۴)، زروان یا معمای زرتشتی گری، ترجمه دکتر محمد تیموری، انتشارات فکر روز، چاپ اول، تهران؛

سرکاراتی، بهمن (۱۳۵۵)، «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره ای؟»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال دوازدهم، شماره دوم؛

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۳)، حماسه سرایی در ایران، انتشارات فردوس، چاپ سوم، تهران؛

طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲)، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده،

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، تهران؛

طرسوسی، محمد بن حسن (۱۳۵۶)، داراب نامه، به کوشش ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران؛

فرامرزی نامه (۱۳۲۴ق)، به کوشش رستم پسر بهرام بن سروش تفتی، چاپ سنگی، فیض رسان، بمبئی؛

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ اول، تهران؛

کریم‌سن، آرتور (۱۳۷۳)، کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران؛

گردیزی، ابوسعید (۱۳۴۷)، زین‌الخبار، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛

گورین، ویلفردال و دیگران (۱۳۷۷)، راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن‌خواه، انتشارات اطلاعات، چاپ سوم، تهران؛

مجموعه التواریخ و القصص، (بی تا) تصحیح ملک الشعرای بهار، به همت محمد رضانی، کلاله خاور، چاپ دوم؛

مختاری، محمد (۱۳۶۹)، اسطوره زال، انتشارات آگاه، چاپ اول، تهران؛

المسعودی (۱۹۴۸)، مروج الذهب، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، لطبعة الثانية، مطبعة السعادة؛

همدانی، محمد بن محمود (۱۳۷۵)، عجایب نامه، ویرایش جعفر مدرّس صادقی، نشر مرکز، چاپ اول، تهران؛

یشت‌ها (۱۳۵۶)، گزارش ابراهیم پورداوود، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران.



پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی